چگونگي پيروزي امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف

 حجت‌الاسلام والمسلمين عزيزالله عليزاده مالستاني

چكيده

بي شك زندگي انفرادي و عدم تفاهم و تعادل، ملازم با جهل، عقب ماندگي و انحطاط است. در مقابل، تعادل و هم زيستي، زندگي اجتماعي، انسجام و اتحاد، پيشرفت و ترقيات علمي، صنعتي، اجتماعي و...را به همراه خواهد داشت.

از روزي كه بشر از انزواي خلوت خود، از ميان غارها، كنار سنگ‌ها و پاي درختان بيرون آمد و در كنار ساير انسان‌ها زيست؛ تفاهم، تعاون، تقسيم وظايف، انسجام، اتحاد و تشكلات اجتماعي سياسي پديد آمد و در زندگي فردي و اجتماعي او پيشرفت‌هايي حاصل شد و اين پيشرفت، در طول تاريخ ادامه يافت و بالاخره آگاهي، انسجام و اتحاد انسان‌ها به مرحله‌اي مي‌رسد كه همه مردم روي زمين از يك قانون واحد اطاعت مي‌كنند و از يك رهبر فرمان مي‌برند. و اين زماني است كه ضعف و ناكارآيي رهبري و قوانين ساخته بشري را تجربه كرده باشند.

در اين نوشتار به اين پرسش، پاسخ داده خواهد شد كه امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف چگونه با لشكري متشكل از 313 نفر و يا شمشير- كه از سلاح‌هاي ابتدايي جنگي بشري است ـ بر خصمي كه به پيشرفته‌ترين اسلحه مجهز است پيروز مي‌شود.

در اين مقاله برآنيم تا سير طبيعي جوامع بشري، از جهل به سوي آگاهي و از زندگي انفرادي، به سوي زندگي اجتماعي و نيز انسجام و اتحاد و تشكلات اجتماعي- سياسي انسان‌ها را به عنوان يكي از زمينه‌هاي پيروزي انقلاب امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف بررسي كنيم.

مبحث قيام با شمشير و نيز ياوران امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف كه 313 نفر هستند، هركدام نمادي از يك مفهوم هستند. شمشير، نماد قدرت نظامي است و اين سخن براي كساني گفته شده است كه فقط شمشير و امثال آن را به عنوان سلاح رزمي مي‌شناختند.

313 نفر نيز براي بيان سلسله تاريخي افرادي هستند كه براي احقاق حق، قيام كرده اند. بدين مفهوم كه حضرت امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف آخرين حلقه از سلسله حق طلبان است كه قيام حق خواهي آنان را كه نقطه آغاز حركت شان، 313 نفر بوده اند؛ به پيروزي نهايي مي‌رساند؛ چه، هر حركت اصلاحي و اجتماعي از يك محدوده كوچك آغاز مي‌شود و به تدريج، توسعه پيدا مي‌كند تا به پيروزي نهايي برسد. در اين مقاله بيان خواهد شد كه پيروزي امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف نيز تدريجي و نه آني و خلق الساعة صورت مي‌گيرد.

بالاتر از اين، از لوازم پيشرفت‌هاي صنعتي و نظامي، اين نيست كه جريان‌هاي حق طلب و عدالت خواه، هرگز به سلاح‌هاي پيشرفته، دست رسي پيدا نكنند و در عقب ماندگي دائمي به سر برند.

با توجه به آن كه اسلحه و امكانات رزمي تنها يكي از شرايط پيروزي است و نه علت تامه آن. به طور قطع زماني فرا مي‌رسد كه بشر به اين فهم خواهد رسيد كه اسلحه اگر به منظور رسيدن به طمع‌هاي غير انساني باشد؛ در جهت تخريب حرث و نسل انسان به كار مي‌رود و در آن زمان، دروغ مدعيان صلح و آزادي و دموكراسي كاملاً براي مردم برملاء و وجدان‌هاي انساني بيدار خواهند شد و آن گاه حتي توليدكنندگان سلاح‌هاي مدرن از آن استفاده نخواهند كرد. در اين مقاله به اين مطلب نيز اشارتي شده است.

آيا حضرت رسول اكرم صل الله عليه و آله و سلم، تنها با اسلحه و امكانات قوي رزمي، بر خصمي خون خوار، متعصب و انتقام جو كه از نظر عدد و امكانات رزمي در شرايطي به مراتب بهتر و بالاتر بودند؛ پيروز شد يا نحوه رهبري و برجستگي‌هاي نظامي و امدادهاي غيبي، او را به پيروزي رساند؟ آيا آن حضرت تنها به كمك اسلحه، مردمي را كه طي زماني قريب به شش سده، حتي اندكي در زندگي خود پيشرفتي حاصل نكرده بودند؛ به آقايي و سيادت مي‌رساند؟ در مقاله به اين نكته خواهيم پرداخت كه غلبه علمي، منطقي و استدلالي، يكي از راه‌هاي پيروزي در برخورد انديشه‌هاست. هم چنين شبهات ديگري را نيز بررسي خواهيم كرد.

كليد واژه‌ها: پيروزي، امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف، اسلحه، رهبري، شمشير.

چگونگي پيروزي امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف

از پرسش‌هايي كه در مورد قيام حضرت عجل الله تعالي فرجه الشريف مطرح مي‌باشد، اين است كه آن حضرت چگونه و با چه وسيله و امكاناتي، بر قدرت‌هاي جهاني پيروز مي‌شود؟ پيشرفت‌هاي صنعتي و تكنولوژي بي‌سابقه، دسترسي به سلاح‌هاي هسته‌اي و ترقيات روزافزون و حيرت زاي ديگر از سويي، و جنگ با شمشير و سلاح‌هاي ابتدايي قديمي- آن چنان كه در روايات آمده است- از طرف ديگر؛ اين پرسش را در ذهن‌ها به وجود مي‌آورد كه چگونه شخص با به كارگيري سلاح‌هاي ابتدايي قديمي، بر خصم خود كه مجهز به سلاح‌هاي اتمي است، پيروز خواهد شد؟

آيا پيروزي امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف با جنگ و قدرت نظامي است، يا وسيله ديگر. اگر با جنگ است، با كدام امكانات و فن آوري‌هاي جنگي و با چه وسيله و شيوه‌اي؟ از راه اعجاز و خرق عادت يا روش‌هاي عادي و معمولي؟

پاسخ اجمالي؛ پيروزي امام مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف، نه از روي اعجاز صرف است، بلكه با شيوه‌هاي معمولي است، اما با تأييدات و كمك‌هاي خداوندي؛ چه، اگر خداوند پيروزي بنده‌اي از بندگانش را اراده كند، همه نقشه‌ها، تدبيرات و امكانات خصم او را به ضرر دشمن او به كار مي‌برد. و بالاخره پيروزي حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف هم از راه نظامي و تسليحاتي، و هم از راه‌هاي ديگر، ممكن و ميسر و يك امر عادي است.

پاسخ تفصيلي؛ نه اين پرسش، يك سؤال تازه است و نه قيام حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف، يك قيام تازه اي؛ كه پيش از آن قيام‌هايي از نوع قيام حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف صورت نگرفته باشد؛ چه، قيام و انقلاب حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف، تداوم قيام پيامبران الهي است. هر پيامبري در هر عصري كه برانگيخته شد و براي هدايت و اصلاحات عمومي قيام كرد، از نظر عده و عُدّه و ساز و برگ نظامي و امكانات مادي، نسبت به دشمنان خود ضعيف بود، اما عملاً پيروز شد.

تكنولوژي و فن آوري پيشرفته و تسليحات قوي و ارتش نيرومند، به تنهايي كارساز نيست.

تاريخ جنگ‌هاي پيامبراسلام صل الله عليه و آله و سلم بهترين شاهد است. براي مثال، آن حضرت با 313 نفر، نه به قصد جنگ، بلكه به قصد مصادره اموال تجارتي كاروان قريش، از مدينه بيرون رفتند و در مسير راه تصميم به جنگ گرفته شد. و تنها، هفتاد شتر بيشتر نداشتند كه به نوبت سوار مي‌شدند و دو رأس اسب و شش قبضه شمشير، اما يك نيروي نظامي كاملاً مسلح را از پاي درآوردند، هفتاد نفر از مشاهيرشان را به خاك هلاكت افكندند و هفتاد نفرشان را به اسارت گرفتند.[1]

فرو ريختن كاخ‌هاي قدرت

هم چنان كه صاحبان قدرت‌هاي مادي و تسليحاتي امروزين، مغرورانه به قدرت و امكانات و سلاح‌هاي پيشرفته خود مي‌بالند، اقوام پيشين نيز بر قدرت تسليحاتي و نظامي، شهرهاي زيبا و حصارهاي مستحكم خود مي‌باليدند و رجز مي‌خواندند كه چه كسي زورش به ما مي‌رسد؟[2] آن چنان كه مدنيت‌هاي عظيم و درخشان، دژهاي محكم، شهرها و خانه‌هاي زيبا، از اساس درهم فرو ريخت، قدرت‌هاي چشم‌گير دنياي امروزين نيز محكوم به زوال است. قرآن به ما اطمينان مي‌دهد «كه اين قدرت‌هاي خيره كننده، چون از حق بهره‌اي ندارند، مانند كف روي آب در معرض فنا و زوال است.»[3]

چون اينها داعيه ربوبيت زمين را دارند و با خدا درافتاده‌اند و در برابر خدا «هَلْ من مُبارز» مي‌گويند. همين غرور و داعيه ربوبيت و استكبار، زمينه خذلان و هلاكت‌شان را فراهم مي‌كند.

قرآن مي‌فرمايد: «اين كاخ‌هاي سر به فلك كشيده، فن آوري و تكنولوژي جديد، در برابر اراده خداوندي، محكم‌تر از خانه‌ها و شهرهاي سنگي قوم عاد نيست.»[4]

قوم عاد در تنومندي و قدرت بدني، افراد استثنايي بودند و در آن زمان، بناهايي با آن استحكام و زيبايي، مانند بناها و صنعت و تكنولوژي قوم عاد نبود.[5] قوم عاد، مردم درشت هيكل، داراي قدرت بدني و تمدن پيشرفته بودند و از ديگر اقوام، جلوتر بودند. قرآن از زبان حضرت هود نقل مي‌كند: «به ياد آريد آن دم كه شما را از پس قوم نوح جانشين آنان كرد و جثه‌هاي شما را درشت آفريد.»[6] [7]

قوم عاد معمولاً ساختمان‌هاي خود را روي فرازها و بلندي‌هاي كوه ها، بنا مي‌كردند: «از روي عبث و بيهودگي در نقطه‌هاي بلند خانه مي‌سازيد.»[8]

«آنان بدون آن كه احتياج به چنين خانه‌هايي داشته باشند، بر فراز كوه ها، ساختمان‌هاي بلند، زيبا و محكم مي‌ساختند تا به تفريح و هوسراني بپردازند و به اميد آن كه جاودانه زندگي نمايند، اين ساختمان‌ها را آباد مي‌كردند.»[9]

سرانجام، اين قوم متكبر و مغرور، به خواري و خذلان گرفتار آمدند و مايه عبرت ديگران شدند: «چونان تنه‌هاي درخت خرماي ميان تهي به اين سو و آن سو بيفتادند.»[10]

و قوم ثمود نيز نخستين قومي بودند كه از سنگ‌ها و كوه‌هاي تراشيده، زيباترين ساختمان‌ها و شهرها را آباد مي‌كردند، و 1700 شهر زيبا را از سنگ‌هاي تراشيده آباد كردند.[11] قوم ثمود معمولاً كوه‌ها را خالي كرده و در درون كوه ها، بناها و آپارتمان‌هاي خود را آباد مي‌كردند.[12] شهوت‌پرستانه و از روي طغيان، يا استادانه و از روي مهارت در داخل خانه‌ها خانه مي‌ساختند.[13]

اين قوم سركش نيز به عذاب خواركننده گرفتار آمدند و با خاك يكسان شدند.[14] قرآن با لحن توبيخ‌آميزي مي‌فرمايد: چرا در زمين گردش نمي‌كنيد و سرنوشت امثال و اسلاف اين زورگويان را نمي‌بينيد؟ چرا در مورد سنت لايتغير الهي ـ كه هر كه تكبر كرد به زمين خورد ـ نمي‌انديشيد؟ سنت الهي به زماني دون زماني اختصاص ندارد.[15]

در آيه ديگر است كه: بلي، آن چنان كه عدد و قدرت، قلعه‌هاي محكم و بناهاي مرتفع و شهرهاي زيرزميني آن مردم كبرپيشه را بي‌نياز نكرد، ساختمان‌هاي برافراشته و ساخته شده از گچ و آهن و آهك و تكنولوژي پيشرفته امروزين نيز درد كسي را دوا نخواهد كرد. خداوند دماغ هر متكبري را به خاك مي‌مالد و اوليايش را غالب مي‌نمايد.[16]

بنابراين راه‌ها و دلايلي مبني بر آن كه پيروزي حضرت مهدي به طرق معمولي وعادي- با كمك خداوندي- تحقق مي‌پذيرد وجود دارد كه دراين جا به چند طريقه اشاره مي‌شود:

1. سير جوامع بشري به سوي تشكيل حكومت جهاني

مي توان گفت كه زندگي ابناي انسان، در بدو پيدايش و آغاز تكون آن، با كمال سادگي و شبيه زندگي حيوانات بوده است؛ نه سخن درستي مي‌توانستند بگويند، نه لباس درستي مي‌توانستند بپوشند، لابد منويات خود را با اشارات تفهيم مي‌كردند و به جاي لباس، قطعه پوست حيواني، يا پوست و برگ درختي به خود مي‌بسته‌اند و نه طرز زندگي و معاشرت اجتماعي را مي‌فهميده اند. در معاشرت‌هاي اجتماعي و روابط انساني نيز به صورت انفرادي و تنهايي و در نهايت سادگي به سر مي‌برده اند.

قرآن، شيوه زندگي مردم زمان ذوالقرنين را كه در مشرق زمين زندگي مي‌كرده‌اند، بدين گونه نقل مي‌كند كه: «تا به طلوع گاه خورشيد رسيد، و آن را ديد كه به قومي طلوع مي‌كند كه ايشان را در مقابل آفتاب پوششي قرار نداده ايم.»[17]

منظور از ستر، چيزي است كه آدمي با آن خود را از آفتاب بپوشاند و پنهان كند، مانند ساختمان و لباس؛ يعني مردمي بودند كه بر روي خاك زندگي مي‌كردند، خانه‌اي كه در آن پناهنده شوند، و خود را از حرارت آفتاب پنهان كنند، نداشتند.

آن مردم هنوز بدين حد از عقل نرسيده بودند كه بفهمند خانه و لباسي هم لازم است، هنوز علم خانه آباد كردن، خيمه زدن، و لباس بافتن و دوختن را نداشتند.[18]

تا وقتي ميان دو كوه رسيد و نزديك آن قومي يافت كه سخني را نمي‌فهميدند؛ كه كنايه از سادگي و بساطت فهم آنها است.[19] و[20]

قولاً، در آيه نكره در سياق نفي است. نفي فهم هر سخني را مي‌كند. اين وضع و حال مردم زمان ذوالقرنين بوده و معلوم است كه حال انسان‌هاي اوليه، عقب‌تر از اينها بوده است.

تا آن كه به تدريج، پيشرفت‌هايي صورت گرفت؛ زبان، خانه، لباس و وسايل زندگي اختراع كردند. و در روابط اجتماعي نيز، نظام خانوادگي به وجود آمد و جاي خود را به نظام قبيله‌اي داد. رژيم‌هاي استبدادي و امپراطوري‌هاي بزرگ به وجود آمد، تا به مرحله جمهوري و مردم سالاري رسيد. اتحاديه‌ها و پيمان‌هاي منطقه‌اي به وجود آمد و سازمان‌هايي در سطح بين المللي شكل گرفت. و بالاخره جهان به صورت يك دهكده درآمد.

اما دغدغه هم چنان باقي است، مردم سالاري و دموكراسي نتوانسته است به بشر آرامش بدهد؛ از اين رو، نخبگان در انديشه تشكيل حكومت جهاني واحد افتاده اند.

انشتين گويد: تمامي نژاد بشر بايد در زير يك پرچم زندگي كند، يا حكومت جهاني و كنترل بين المللي انرژي و اتمي يا انهدام تمدن بشري.[21]

برتراندراسل گويد: چون خرابي جنگ بيش از قرون گذشته است، يا حكومت واحد را قبول كنيم، يا به عهد بربريت برگرديم و به نابودي نژاد انساني راضي شويم.[22]

پروفسور ارنولد توين بي‌گويد: تنها راه نجات نسل بشر و حفظ صلح، تشكيل حكومت جهاني و جلوگيري از گسترش سلاح‌هاي اتمي است.[23]

اما مشكلي كه بشر امروز دارد، اين است كه آن شخصيت شايسته كه بتواند باور و اطمينان مردم را به سوي خود جلب نمايد، وجود ندارد، چون سر و كار بشر همواره با مدعيان دروغين صلح و عدالت بوده است و آنان ناكام‌تر از اين بوده‌اند كه بتوانند اعتماد بشريت را جلب نمايند.

اما قرآن نويد قطعي مي‌دهد كه اراده لايزال و لايتغير خداوندي بر اين تعلق گرفته است كه صالحان و شايستگان، ميراث بر زمين مي‌شوند و صلح و عدالت و آرامش را در جهان برقرار مي‌نمايند.[24]

اعتقاد به نجات بخش

اعتقاد به نجات دهنده از ابتدا در جوامع بشري وجود داشته است و تاريخ مي‌گويد: همه جامعه‌هاي بزرگ، جامعه ي منتظرانه و همه فرهنگ ها، داراي دو شاخص مشترك اند:

يك، هر تمدن و فرهنگي- حتي جامعه‌هاي ابتدايي و عقب مانده- بنا به نقل قصه‌ها و اساطير خود، در دورترين گذشته خويش، داراي عصر طلايي بوده‌اند كه در آن عصر، عدالت، آرامش، صلح و عشق وجود داشته و سپس از بين رفته و دوره فساد و تيرگي و ظلم به وجود آمده است.

دو، آن كه معتقد به يك انقلاب بزرگ و نجات بخش در آينده و بازگشت به عصر طلايي؛ عصر پيروزي عدالت، برابري و قسط هستند. اين اعتقاد همه جوامع بشري و تجلّي غريزه جامعه است؛ چه، جامعه موجود زنده است و موجود انساني زنده، منتظر است، اگر منتظر نباشد حركت نمي‌كند و تن به آن چه هست مي‌دهد.[25]

بنابراين اگر مصلحي كه از آسمان حمايت و هدايت مي‌شود، ظهور نمايد، و بشر آرمان‌ها و آرزوهايش را در وجود او ببيند، قطعاً به او ايمان مي‌آورد و از او پيروي مي‌كند.

3. اصل آينده گرايي

اصل اعتقاد جامعه بشري به منجي موعود و پيروزي قطعي حقيقت و عدالت و آزادي بشر در نهاد جوامع بشري، موجود است؛ يعني مكتب، ايدئولوژي و مذهبي كه براساس آينده نگري مبتني است، و پيروانش را به سوي آينده مي‌راند، از مترقي‌ترين انواع تلقي زندگي انسان و حركت تاريخ است كه در مقابل آن، اصل محافظه كاري و تن دادن به وضع موجود، گذشته گرايي و ارتجاع قرار دارد.

قرآن، اين اصل را با بهترين و مترقي‌ترين وجه آن بيان مي‌كند:«محمّد صل الله عليه و آله و سلم جز رسول نيست كه پيش از او پيامبراني گذشتند، پس اگر مرد يا كشته شد، شما به عقب برمي‌گرديد و مرتجع مي‌شويد؟».[26]

وقتي در جنگ احد لشكريان فراري اسلام شنيدند كه پيامبر صل الله عليه و آله و سلم كشته شده است، بين خود گفتند كه برويم پيش عبدالله بن اُبي و از او خواهش كنيم كه پيش ابوسفيان از ما شفاعت كند و عذر ما را بپذيرد![27]

اين آيه مي‌گويد: شما نبايد در شخص پيامبر صل الله عليه و آله و سلم متوقف شويد، پيامبرپرستي در اسلام مطرح نيست، اصالت مكتب و فكر مطرح است. پيامبر صل الله عليه و آله و سلم بالاخره مي‌ميرد، اما دين و شريعت و قانون او زنده است، به پيش بتازيد، جلو برويد، به گذشته و حال و شخص دل نبنديد، به عقب برنگرديد و مرتجع نشويد؛ چه، او تنها رسول است تا رسالت الهي و هدف‌ها و مسئوليت‌ها را برساند و انقلابي در درون و انديشه و اخلاق پديد آورد؛ انقلابي انساني و الهي كه با استقامت و بر طبق فطرت پيش برود.

بنابراين بشري كه به طبيعت خود از ظلم و تبعيض و فساد، ناامني و دروغ و تزوير و...نفرت دارد و خواهان صلح و عدالت و آزادي و امنيت و راستي و...است و به سوي يك آينده روشن در حركت است و انتظار رسيدن به آن را دارد، هر گاه شخصي را ببيند كه براي نجات آنها ظهور كرده است، از نوع مدعيان دروغين صلح و عدالت و آزادي نيست؛ بلكه به راستي مصلح است و آزادي خواه و عدالت خواه، قطعاً از وي پيروي مي‌كند؛ چون آرمان و خواسته‌هاي خود را در وجود او مي‌بيند.

بشري كه جنگ‌هاي خانمان سوز، ظلم، دروغ و نيرنگ و....، زندگي او را به صورت گور تاريك و دوزخ سوزان درآورده است، چگونه از شخصي كه دروغ و ظلم و فساد و فريب و...را دشمن مي‌دارد و صلح و عدالت را پياده مي‌كند، پيروي نكند؟ و اين برخلاف آرمان و انتظار او است.

4. خستگي از جنگ و آمادگي پذيرش حكومت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف

وقتي خداوند كاري را بخواهد انجام دهد، اسبابش را از پيش فراهم مي‌كند. به فرموده امام صادق عليه السلام، قدرت‌ها و قطب‌هاي جنايت و ظلم، به قدري با هم خواهند جنگيد كه در نيرو و قدرت فرسوده مي‌شوند. و به قدري از درون به فساد خواهند رفت كه مقاومت‌شان را از دست خواهند داد. آن گاه شما از بي‌هوشي بيدار مي‌شويد و چون مسلّح به نيروي ايمان و آگاهي هستيد، بر آن قدرت‌هاي از برون فرسوده و از درون پوسيده پيروز مي‌شويد. آن چنان كه قدرت‌هاي نظامي افسانه روم و ايران، آن چنان با هم جنگيده بودند كه حال و رمقي براي آنها باقي نمانده بود؛ به محضي كه مسلمانان بر آنها تاختند، تسليم شدند.[28]

بلي، آن چنان كه در فرموده حضرت اميرمؤمنان عليه السلام پيش بيني شده است، چنين روزي خواهد آمد كه صاحبان سلاح‌هاي جديد رجز مي‌خوانند و «هل من مبارز» مي‌گويند، و تشنگان جنگ هستند، ثروت و غنايمي كه در آغاز جنگ در دست‌شان قرار مي‌گيرد، در ذايقه‌شان بسي شيرين است، اما پس از مدتي كه آباداني‌ها به ويراني كشانده شدند، نيروهاي انساني طعمه شعله‌هاي جنگ شدند، و زرادخانه‌ها پايان پذيرد، زندگي بر جنگ افروزان تلخ و بي‌مزه مي‌شود و هركدام بي‌رمق و بي‌حال سرجاي خود مي‌مانند:

«حَتّي تَقُومَ الْحَربُ بِكُم عَلي ساقٍ....تا آن كه جنگ، شما را برپاي مي‌دارد؛ يعني زماني فرا مي‌رسد كه مردم خواسته و ناخواسته به يك جنگ فراگير كشانده مي‌شوند.

بادِياً نَواجِذَها؛ آخرين دندان‌هاي خود را نشان دهنده باشد. درندگان وقتي به خشم مي‌آيند، چنان دهان مي‌گشايند كه آخرين دندان‌هاي خود را مي‌نمايانند. اين استعاره بالكنايه است. و مفيد اين معناست كه جنگ به آخرين درجه از شدت و حدت خود مي‌رسد، و آخرين دندان‌هاي خود را نشان مي‌دهد.

مَمُمُلوّةً اخلافُها؛ در حالي كه پستان‌هاي آن پر از شير شده است. اين نيز كنايه يا استعاره از زراد خانه‌ها و انبارهاي باروت و مهمات است. چنان چه هم اينك قسمت عمده بودجه كشورهاي استعماري، صرف هزينه جنگ مي‌شود.

حُلُواً رضاعُها؛ مكيدن آن شيرين است. وقتي در آغاز جنگ، ثروت و غنايمي به دست‌شان مي‌آيد، برايشان شيرين است.

أمّا و علقما عاقبتها؛ اما عاقبت آن بسي تلخ است.[29] آن گاه كه ديدند خانه‌ها ويران شدند، زراد خانه‌ها تمام شدند و انسان‌ها به هلاكت رسيدند، زندگي برايشان تلخ مي‌شود، بي‌رمق و بي‌حركت در جايشان مي‌مانند. و قطعاً در چنين روزي توليدكنندگان اسلحه پيشرفته از به كار انداختن آن خسته و بي‌زار مي‌شوند. آن زمان، يك حمله و يك ضربه كوبنده براي انهدام‌شان كافي است.

از اشعار امرء القيس است كه:

جنگ در اول امر، چون دختر جواني است كه با آرايش خود هر ناداني را مي‌فريبد.

آن گاه كه آتش آن مشتعل شود و به شدت برافروخته گردد، به صورت پيرزن بي‌شوهر در‌مي‌آيد.

با موي سپيد، سرتراشيده و صورت زشت، كه هر كه از بوييدن و بوسيدن آن نفرت دارد.[30]

توليد و آزمايش سلاح‌هاي اتمي، مسابقات جنون آميز تسليحاتي و انبارهاي مملو از سلاح‌هاي جديد و پيشرفته، ابتدا گريبان توليدكنندگان آنها را مي‌گيرد؛ چنان چه امروز صاحبان قدرت‌هاي مادي، مانند گرگان گرسنه روبه روي هم مي‌خوابند، و از ترس يك ديگر سخت در وحشتند.

جان كندي ـ وزير خارجه اسبق آمريكا ـ (حدود 50 سال پيش) كه هنوز سلاح‌هاي جديدتري، اختراع نشده بود، گفت: هم اكنون با ظرفيت انهدام كننده‌اي كه در اختيار ماست، مي‌توانيم دشمن را 25 بار نابود كنيم. و نيروي مقابلي كه در دست خصم است، مي‌تواند ما را ده مرتبه معدوم كند... . [31] در چنين شرايطي كه سلاح‌هاي اتمي و ديگر سلاح‌هاي ويران گر، حرث و نسل بشري را به تباهي كشاند، و بشر روي زمين زهر تلخ و كشنده سلاح‌هاي پيشرفته و قيافه‌ عبوس جنگ‌هاي ويران گر را ببينند، آن مصلح الهي ظهور مي‌كند:

«آگاه باشيد! فردايي كه شما را از آن شناختي نيست، زمام‌داري حاكميت پيدا مي‌كند كه غير از خانواده حكومت‌هاي امروزي است و عمال و كارگزاران حكومت‌ها را به سبب اعمال بدشان كيفر خواهد داد، زمين ميوه دل خود را براي او بيرون مي‌ريزد، و كليدهايش را به او مي‌سپارد، او روش حكومت عادلانه را به شما نشان مي‌دهد، كتاب خدا و سنت پيامبر را كه تا آن روز متروك مانده‌اند، زنده مي‌كند».[32]

عبدالملك بن اعين گويد: از محضر امام باقر عليه السلام بلند شدم، بردست خود تكيه و گريه كردم و گفتم: اميد و انتظار دارم كه ظهور حضرت قائم عجل الله تعالي فرجه الشريف را ببينم و نيرويي هم داشته باشم. حضرت فرمود: مگر راضي نمي‌شويد كه دشمنان شما يك ديگر را مي‌كشند و شما در خانه‌هاي تان در امان هستيد.[33]

آري، در چنين وقتي است كه منادي واقعي صلح و آزادي و عدالت ظهور مي‌كند و سيره عدالت خواهي را به راستي نشان مي‌دهد.

5. فتنه و خوف شديد، زمينه ساز انقلاب مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف

ابوحمزه ثمالي گويد: از امام باقر عليه السلام شنيدم كه مي‌فرمود:...اي ابوحمزه! قائم، عجل الله تعالي فرجه الشريف قيام نمي‌كند، مگر بعد از آن كه خوف شديد، تزلزل و بي‌ثباتي، فتنه و بلاء و مصيبت، گريبان مردم را بگيرد. و پيش از آن بيماري طاعون دمار از روزگار مردم كشيده باشد، آن گاه كه بين عرب شمشير براّن حاكم شود، اختلاف شديد و پراكندگي در مسائل ديني، ميان مردم پديد آيد. حال و مزاج مردم به گونه‌اي دگرگون شود كه هر صبح و شام آرزوي مرگ نمايند. و اين در وقتي است كه ببينند مردم به مرض «هاري» گرفتار شده‌اند، و گوشت يك ديگر را مي‌خورند؛ خروج مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف ـ هرگاه خروج كند ـ زماني است كه مردم كاملاً از صلح و عدالت نااميد شده باشند.[34]

كَلَبْ، به معناي عطش شديد و حرص شديد بر خوردن است بدون آن كه گرسنه باشد؛ ضرر و زيان رساندن، گازگرفتن، ديوانگي، فرومايگي، شخص درنده و بدخوي. عام الكَلَبْ، سال قحطي و گرسنگي. تكالُب، مانند سگان به جان هم افتادن و به يك ديگر يورش بردن.

كَلَبْ، بيماري ساري است كه به «رهبة الماء» معروف است. ويروس آن در لعاب سگ است كه توسط گاز گرفتن منتقل مي‌شود. از نشانه‌هاي آن، تشنجاتي در جهازات تنفس و بلعيدن، و اضطرابات شديد ديگري است در جهازات عصبي.

بلي، تمدن، صنعت و تكنولوژي و نوآوري‌هاي ديگري كه با ايمان و اخلاق توأم نباشد، در دامن خود چنين انسان‌هايي مي‌پروراند. «كسي كه از ياد من اعراض مي‌كند او را در تنگناي زندگي قرار مي‌دهم».[35]

ذو القرنين و تسخير زمين

پيروزي حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف از راه‌هاي معمولي، با تأييدات خداوندي، امري ممكن است كه نمونه‌هاي آن در تاريخ بشري تحقق پيدا كرده است و از اين رو غلبه آن حضرت بر قدرت‌هاي زميني و تشكيل حكومت واحدي كه در آن فقط خدا پرستيده شود و عدالت و امنيت عمومي برقرار شود، چيز تازه‌اي نيست كه سابقه نداشته باشد. حضرت ذو القرنين از جمله كساني بود كه قسمت اعظم روي زمين را به تسخير خود درآورد كه داستانش در قرآن آمده است.

كمال الدين و تمام النعمة، به سند خود از اصبغ بن نباته روايت مي‌كند كه حضرت اميرمؤمنان عليه السلام بر فراز منبر بود، ابن الكواء از وي پرسيد كه ما را از داستان ذو القرنين خبر بده، كه پيغمبر بود يا ملك؟ دو شاخ او از طلا بود يا نقره؟

فرمود: نه پيامبر بود، نه ملك. او مردي بود كه خدا را دوست مي‌داشت و خدا او را دوست مي‌داشت، او براي خدا خير مي‌خواست و خدا براي او خير مي‌خواست. او مردم را به سوي خدا دعوت كرد، او را زدند و يك طرف- شاخ – سرش را شكستند.

پس مدتي از مردم غائب شد و بار ديگر برگشت و مردم را به سوي خدا دعوت كرد، او را زدند و طرف ديگر سرش را شكستند، و اينك در ميان شما نيز كسي مانند او هست.[36] برخي گفته‌اند او را بدين جهت به ذوالقرنين ملقب كردند كه شجاعت داشت، چنان چه شجاع را كبش گويند (قوچ جنگي)؛ زيرا با شاخ خود، اقران را از پاي درمي آورد.[37]

سرگذشت ذي القرنين در قرآن چنين آمده است: «از سرگذشت ذي القرنين از تو مي‌پرسند، بگو به زودي مقداري از سرگذشت او را مي‌خوانم.»[38]

«ما در روي زمين براي او قدرت عطا كرديم و براي او از هر چيز سببي داديم».[39]

يعني؛ براي وي قدرت تصرف در زمين را دادم، و وي را به انجام كارهاي مهمي توانا كردم، برايش استقرار و ثبات دادم و اسباب و وسائل رسيدن به هر چيز را به او دادم؛ عقل، دين، علم، نيروي جسمي، كثرت مال، لشكر، وسعت ملك، حسن تدبير و نيروهاي جوي و ابر و نور را در اختيارش قرار دادم، و او را به اسباب گسترده و وسايل فراوان رساندم.

و اين منتي از طرف خداوند است كه بر ذي القرنين مي‌گذارد و با بليغ‌ترين وجه امر او را اعظام مي‌دارد و نمونه‌هايي از سيره، عمل و گفتار او را نقل مي‌كند كه مملو از حكمت و قدرت است.[40]

«پس سببي را آماده كرد، چون به غروب‌گاه آفتاب رسيد، آن را ديد كه در چشمه گل آلود فرو مي‌رود، نزديك چشمه مردي را ديد. گفتيم ‌اي ذي القرنين آيا اينها را عذاب مي‌كني يا با آنان طريقه نيكو پيش مي‌گيري».[41]

«سبب» در اصل به معناي ريسمان است كه توسط آن از درخت نخل بالا مي‌روند و جمع آن «اسباب» است. «سبب» استعاره گرفته شده براي هر چيزي كه به مقصود مي‌رساند؛ و شامل علم، قدرت، ابزار و آلات و...مي شود و نيز به معناي طريق و شيوة يك كار است.[42]

ذي القرنين وقتي به غروب‌گاه آفتاب و به ساحل دريا رسيد، آن طرف دريا خشكي ديده نمي‌شد، و انتهاي دريا به افق چسبيده بود، و چنين به نظر مي‌رسيد كه آفتاب به دريا غروب مي‌كند. بعضي‌ها گفته اند: چنين چشمه لجن‌زاري، با درياي محيط، يعني اقيانوس غربي كه جزاير خالدات در آن است منطبق مي‌باشد؛ جزاير نام‌برده در هيئت و جغرافياي قديم، مبدأ طول به شمار مي‌رفت، بعدها غرق شده و فعلاً اثري از آن باقي نيست. و در نزديك آن مردمي را ديد؛ و اين دليلي است برآن كه آن جا آخرين نقطه ي معمور دنيا بوده است.[43]

بعضي «عَينٍ حَمِيةٍ» (آب لجن‌زار) را «عينٍ حامِيَةٍ» (آب گرم) خوانده است. اگر اين قرائت صحيح باشد، با درياي حار يا قسمت استوائي اقيانوس كبير كه مجاور آفريقاست، منطبق است. در اين صورت ذي القرنين در سفر غربي اش، به سواحل آفريقا، رسيده است.[44]

قُلنا يا ذَا القرنَينِ...

خداوند مي‌فرمايد: (من توسط يكي از پيامبرانم كه با او بود) پرسش كرديم كه حال كه بر ايشان مسلط شده‌اي با اينان چه معامله مي‌كني؟ عذاب يا احسان؟

«گفت: هر كه ستم كند زود باشد كه عذابش كنيم، و پس از آن به سوي پروردگارش برند و سخت عذابش كند. و هر كه ايمان آورد و كار شايسته كند، پاداش نيك دارد».[45]

اين آيه بيان مي‌كند كه همه اين مردم، ظالم و گناه كار نبوده اند.

سفر به مغرب

«بار ديگر وسايلي براي سفر تهيه كرده، و راه ديگري را دنبال كرد، و به سوي مشرق عالم حركت كرد، تا به صحرايي از طرف مشرق رسيد و ديد كه آفتاب بر قومي طلوع مي‌كند كه براي آنان وسيله پوششي از آن قرار نداده ايم».[46]

منظور از«ستر»، چيزي است كه آدمي خود را با آن مي‌پوشاند و پنهان مي‌كند، مانند ساختمان و لباس؛ يعني اينها مردمي بودند كه روي خاك زندگي مي‌كردند، و خانه‌اي كه در آن پناهنده شوند، و خود را از حرارت آفتاب پنهان كنند، نداشتند. و نيز عريان بودند و لباسي هم بر تن نداشتند و آن مردم هنوز به اين مرحله از تمدن نرسيده بودند كه بفهمند خانه و لباس هم لازم است.

و هنوز علم ساختمان كردن و خيمه زدن و لباس بافتن و دوختن را نداشتند.[47]

وقتي خورشيد طلوع مي‌كرد، در زيرزمين‌ها و ميان درياها مي‌رفتند، وقتي غروب مي‌كرد، مانند حيوانات براي چرا بيرون مي‌رفتند.

اين قدرت شگرف و نيروي تصرف و تسخير قسمت معمور زمين، توسط ذي القرنين، با امدادهاي غيبي و زير نظر خداوند بود؛ چنان چه مي‌فرمايد:

«چنين بود و ما از آن چيزها كه نزد وي بود به طور كامل خبر داشتيم»؛[48] يعني ما از عدّه و عُدهّ اش و از آن چه جريان مي‌يافت خبردار بوديم. ظاهرا اين كنايه از اين است كه آن چه وي تصميم مي‌گرفت و هر راهي را كه مي‌رفت، به هدايت خدا و امر او بود. و اين آيه در معناي كنايي‌اش، نظير آيه «كشتي را زير نظر و به وحي ما بساز» است.[49]

سفر به طرف شمال

«آن‌گاه اسبابي را تهيه كرده و راهي را دنبال كرد، تا وقتي ميان دو كوه رسيد و در نزديك آن، قومي را يافت كه سخن نمي‌فهميدند. گفتند: اي ذوالقرنين، يأجوج و مأجوج در اين سرزمين تباه‌كارند، آيا براي شما خرجي مقرر داريم كه ميان ما و آنها سدي بنا كني؟ گفت: آن چيزها كه خداوند به من تمكن آن را داده بهتر است، با نيرو به من كمك كنيد تا ميان شما و آنها سد محكمي سازم. قطعات آهن پيش من آوريد، تا چون ميان دو كوه پر شد. گفت: بدميد تا آن را بگدازيد و گفت: مس گداخته نزد من آوريد تا بر آن بريزم. پس نتوانستند برآن بالا روند، و نتوانستند آن را نقب زنند. گفت: اين رحمتي از جانب پروردگار من است».[50]

ضمائر «مفسدون» و «بينهم» كه مخصوص عاقل است، نشان دهنده اين است كه يأجوج و مأجوج، دو طايفه از انسان بودند كه از پشت آن كوه به اين مردم حمله مي‌كردند، اينها را مي‌كشتند، گوشت‌شان را مي‌خوردند، در هنگام بهار بيرون مي‌شدند و همه كشت‌ها و زراعت‌ها را پاك مي‌خوردند؛ چارپايان و درندگان را صيد مي‌كردند، حشرات را مي‌خوردند، كه فساد همه اينها را شامل مي‌شود، لباس‌شان پوست درندگان و خوردني‌شان چيزهايي بود كه از دريا بيرون انداخته مي‌شد، و در غايت سادگي و انحطاط به سر مي‌بردند؛ از اين رو، حرفي و سخني را نمي‌فهميدند.[51]

قومي كه نزديك دو كوه بودند پيشنهاد كردند كه مالي را از ايشان بگيرد، و ميان آنان و يأجوج و مأجوج سدي بسازد كه مانع از تجاوز آنان شود. ذي القرنين گفت: آن قدرت و وسعتي كه خدا برايم داده است، از مالي كه شما وعده مي‌دهيد بهتر است و من به آن احتياج ندارم؛ خرج نمي‌خواهم؛ با نيروي انساني كمكم كنيد؛ كارگر، مصالح ساختماني؛ آهن و مس و دم بياوريد.

قوم مذكور آن چنان پاره‌هاي آهن آوردند كه ميان دو كوه پر شد؛ آن گاه فرمود: دم‌هاي آهنگري را بر آن نصب كنيد و بدميد تا آهن‌ها ذوب شود، وانگهي مس گداخته را روي آن ريخت تا شكاف‌ها را پر كرده و آهن‌ها با هم ديگر جوش خورد؛ آن چنان كه در اثر بلندي، استحكام و لغزندگي، يأجوج و مأجوج ديگر نتوانستند بر آن بالا روند يا آن را سوراخ نمايند. آن گاه ذي القرنين گفت: اين از رحمت پروردگار من است.[52]

داستان ذي القرنين در قرآن اين درس را به ما مي‌آموزد كه، هرگاه خداوند بخواهد كاري را انجام دهد، اسباب آن را از پيش فراهم مي‌كند. نقشه‌ها و توطئه‌هاي مخالفين و دشمنان را خنثي و به ضرر خودشان تغيير مي‌دهد و براي بعضي از بندگان شايسته خود آن چنان قدرت و حكمت مي‌دهد كه مي‌تواند همه روي زمين را تسخير نمايد.[53]

شايد چنين به نظر برسد كه جريان ذوالقرنين، يك امر غير معمولي و غير عادي است و صبغه اعجاز را دارد. حال آن كه مدعا اين است كه بندگان صالح خداوند، با استفاده از شيوه‌هاي معمولي به پيروزي مي‌رسند.

پاسخ اين است كه از ظاهر آياتي كه مربوط به ذي القرنين است، عمل خارق العاده و اعجازي كه از ذوالقرنين سرزده باشد، فهميده نمي‌شود. مسافرت‌ها و پيروزي‌هاي ذوالقرنين، به صورت عادي و معمولي ارائه شده است و طبيعي است كه لشكركشي‌ها و مسافرت‌هاي اين چنين دور و طولاني، بدون تحمل رنج و خستگي، بي‌خوابي، بيماري و هلاكت نبوده است. البته رواياتي كه در اين زمينه آمده است، يادآور اين مسئله مي‌باشد كه خداوند، نيروهاي طبيعت- باد و نور و ابر- را در اختيار ذوالقرنين قرار داد و اين رنگ اعجاز دارد.

بلي، ذوالقرنين يكي از اولياي خاص الهي بود و سنت خداوندي بر اين جاري است كه پيامبران، اوليا و مؤمنين را در لحظه‌هاي سخت ياري مي‌كند و اين غير از اعجاز است. خداوند مي‌فرمايد:

«ما به يقين پيامبران خود را و كساني را كه ايمان آورده‌اند، در زندگي دنيا و در روزي كه گواهان به پا مي‌خيزند، ياري مي‌دهيم».[54]

«وعده قطعي ما براي بندگان فرستاده ما از پيش مسلم شده است كه آنان ياري شدگانند، و لشكر ما پيروزند».[55]

مجاهدين بدر را با هزار فرشته پشت سرهم رديف شده[56]، سه هزار ملائكه فرود آينده[57]و پنج هزار فرشته نشانه‌دار[58] كمك كرد؛ در حالي كه از نظر عده و عُدّه ضعيف بودند.

مجاهدين بدر كه هم تعدادشان كم بودند، و هم ساز و برگ نظامي در اختيار نداشتند و ناگهان خود را در برابر تهاجم يك ارتش نيرومند انتقام جو و خشن، ديدند و از سويي زمين زير پاي شان، شن‌هاي نرم و ريگ‌هاي روان بود و پاها گير مي‌كرد. (در جنگ‌هاي قديمي تن به تن، بسيار مهم است كه زير پا سفت و محكم باشد) وقتي خستگي بر ايشان عارض شد و به خواب رفتند، ولي محتلم از خواب بيدار شدند، آب نبود كه غسل كنند، از اين رو شديداً مورد وسوسه شيطان قرار گرفتند كه بدون غسل چگونه به جنگ مي‌پردازيد؟ باران نرمي فرود آمد و با آن غسل كردند و زير پايشان سفت و محكم گرديد و رعب و ترس در دل كافران پديد آمد.[59] از اين گونه امدادهاي غيبي، در مورد اولياء الله و مؤمنين، زياد تحقق يافته است.

بعد از مطالعه داستان ذوالقرنين به سراغ روايات وارده از حضرت پيامبر صل الله عليه و آله و سلم و ائمه معصومين عليهم السلام مي‌رويم، مبني بر آن كه خداوند در آخرالزمان نيز، يكي از بندگان شايسته اش را، مكنت و قدرت مي‌دهد و به سلاح و تجهيزات روز مسلح و مجهزش مي‌كند، و مورد تأييد قرار مي‌دهد و همة روي زمين را توسط او تسخير مي‌كند و مردم را از ظلم و فساد نجات مي‌دهد و... .

جابرانصاري گويد: شنيدم از حضرت رسول الله صل الله عليه و آله و سلم كه مي‌فرمودند: ذي القرنين، بنده شايسته‌اي بود كه خداوند او را حجت بر بندگانش قرار داد. او قومش را به سوي خداوند خواند، و به تقواي الهي دستور داد، اما بر استخوان سرش ضربه‌اي زدند (سرش را شكستند) پس مدتي از آنها غيبت كرد و دوباره به سوي قومش برگشت، دوباره به طرف ديگر سرش زدند.

آگاه باشيد كه در ميان شما كسي هست كه طريقه او را دارد. خداي- عزوجل- او را در زمين قدرت داد، و وسيله رسيدن به هر چيز را به وي عطا كرد و او به مشرق و مغرب عالم رسيد و بي‌ترديد كه خداي تعالي، راه و روش او را در قائم عليه السلام كه از اولاد من است به جريان مي‌اندازد، و او را در مشرق و مغرب عالم مسلّط مي‌كند؛ تا آن كه باقي نمي‌ماند از هموار و ناهموار زمين و كوه‌هايي كه ذوالقرنين پيمود، حتماً او هم مي‌پيمايد. خداوند، گنج‌ها و معدن‌هاي زمين را براي او آشكارا مي‌نمايد و با رعب او را ياري مي‌نمايد و زمين را از قسط و عدل پر مي‌كند؛ آن چنان كه از ظلم و ستم پر شده باشد.[60]

حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف قواي طبيعت؛ از قبيل رعد، صاعقه، برق و...، را تسخير و در اختيار مي‌گيرد. خداوند اسباب آسمان و زمين را در اختيار او قرار مي‌دهد، و راه رسيدن به آرزوهاي آسمان و زمين را به او مي‌نماياند. و بر وسايلي سوار مي‌شود كه او را به سوي آسمان بالا مي‌برد و به سوي كرات آسماني صعود مي‌دهد.

«آگاه باشيد كه ذي القرنين بين دو نوع ابر، مخّير گرديد و او ابر رام را برگزيد و ابر مشكل را براي صاحب شما ذخيره كرد. راوي مي‌گويد: گفتم: صعب چيست؟ فرمود: آن چه از ابري كه رعد، صاعقه و برق دارد، صاحب شما بر آن سوار مي‌شود. بدانيد كه نزديك است كه وي سوار بر ابر شود و به وسيله اسباب بالا رود؛ اسباب آسمان‌هاي هفت گانه و زمين‌هاي هفت گانه».[61]

منظور از اسباب، راه‌هاي آسمان‌هاست؛ چنان چه خداوند از قول فرعون نقل كرده است: «اي هامان! برايم كاخي بنا كن، شايد به راه‌هاي آسمان‌ها برسم».[62]

يا منظور از سبب، وسايلي است كه انسان را به مقصود مي‌رساند؛ چنانچه خداوند فرموده است: «سپس اسبابي را تهيه كرد، يا به دنبال سبب افتاد».[63]

شايد منظور از ابر، سوار شدن هواپيماهايي باشد كه داراي رعد و برق هستند و بر فراز ابرها بالا مي‌روند. در مورد سحاب ذلول كلمه «يركب» نيامده است، شايد منظور وسايل و اسباب عادي باشد كه نسبت به اسباب و وسايل ديگران پيشرفته‌تر بوده است.

حضرت امام صادق عليه السلام گويد: خداوند ذوالقرنين را بين دو ابر رام و دشوار و سركش مخّير كرد، و او ابر رام را برگزيد، و آن چيزي است كه رعد و برق ندارد، اگر ابر سركش را برمي‌گزيد، نمي‌توانست؛ زيرا خداوند آن را براي حضرت قائم عليه السلام ذخيره كرده است.[64]

ظهور كامل حق و پيروزي‌هاي علمي

در آيه «او كسي است كه رسول خود را با هدايت و دين حق فرستاد، تا او را بر همه اديان غالب سازد، هر چند مشركان كراهت داشته باشند».[65]

خداوند نويد قطعي مي‌دهد كه دين رسولش، بر همه اديان و مذاهب غلبه مي‌يابد. وعده خداوند، قطعي الوقوع است. ولي هنوز اين وعده الهي حتمي نشده است و يقيناً حتميت پيدا مي‌كند.

در اين وعده، خداوند تصريح نكرده كه اين پيروزي و غلبه حتمي با اسلحه و زور نظامي است، بلكه غلبه از طريق منطق و استدلال و اقامه برهان نيز است. چنان چه برخي مفسرين يادآور اين نكته شده‌اند كه غلبه دين خدا، بر همه اديان با برهان و حجت و اسلحه است. و اين در زمان خروج مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف است كه در آن روز، احدي باقي نمي‌ماند، جز آن كه داخل اسلام مي‌شود و يا جزيه مي‌پردازد. و اين قول كه مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف همان عيسي است، صحيح نيست؛ زيرا اخبار صحيحه متواتره مبني بر آن كه مهدي از عترت رسول صل الله عليه و آله و سلم است، وجود دارد.[66]

وي در ذيل آيات مربوط به ذوالقرنين مي‌گويد: كساني كه بر همه روي زمين حكم راندند، چهار نفر بودند، دو نفر كافر: نمرود و بخت‌النصر. دو نفر مؤمن: سليمان و اسكندر. (منظورشان ذوالقرنين است) و به زودي از ميان اين امت، شخص پنجمي پيدا مي‌شود كه همه روي زمين را تسخير مي‌كند و (لِيُظهِرُهُ عَلَي الدِّينِ كُلِّهِ) تحقق پيدا مي‌كند. و او مهدي است.[67]

بنابراين بشريت هر چند از نظر فكري و عملي پيشرفت نمايد، حقايق ديني و الهي بيشتر، كشف و روشن مي‌گردد.

و روزگاري مي‌آيد كه حقانيت دين اسلام، مورد تصديق دانشمندان منصف غير مسلمان قرار گيرد. اگر يك عده با لجاجت و عناد با حقايق برخورد مي‌كنند، عده زيادي با ديد منصفانه و حق يابي، حقايق را مورد ارزيابي قرار مي‌دهند. معناي معجزه خالده بودن قرآن اين است كه در هر عصر و زمان، پاسخ گوي نيازهاي بشري است. و اين موضوع با حس كنجكاوي و حقيقت يابي انساني به اثبات مي‌رسد، و بشريتي كه به دنبال منجي و راه نجات مي‌گردند، وقتي منجي و راه نجات واقعي برايشان كشف شد، در برابر آن گردن مي‌نهند.

وقتي عدي بن رقاع شعري ـ كه در آن تشبيهي نسبتاً ظريف به كار برده شده بود ـ انشا كرد، شاعران ديگري كه مهارت شعري او و عجز خود را احساس كردند، در برابر او به سجده افتادند. وقتي براي آنها گفته شد چرا سجده كرديد؟ گفتند: آن چنان كه شما آيات سجده را در قرآن مي‌شناسيد، ما نيز موارد سجده را در شعر مي‌شناسيم.[68]

وقتي ساحران فرعون وسايل جادوگري ـ ريسمان‌ها و عصاهاي ـ خود را به كار انداختند و در نظر بينندگان به صورت مارهاي گوناگون نمايانده شد. وقتي حضرت موسي عليه السلام عصاي خود را افكند و همه عصاها و ريسمان‌ها را بلعيد، ساحران كه عجز و ناتواني خود را در برابر كاري كه از موسي عليه السلام سر زد احساس كردند، همگي به سجده افتادند، و گفتند ما به پروردگار عالميان و پروردگار موسي و هارون ايمان آورديم.[69]

در روايات آمده است كه علم 27 جزء دارد، و تاكنون دو جزء آن به مردم آموخته شده، و 25جزء ديگر آن در نزد امام معصوم عليه السلام ذخيره است. آيا كسي كه به همه 27جزء علم، عالم باشد، از توليد سلاح‌هاي مدرن و مد روز عاجز مي‌ماند؟[70]

ارتشي آراسته به اخلاق و فضائل انساني

كتاب عقدالدرر و كتاب الفتن از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل كرده است كه «حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف از ياران خود بيعت مي‌گيرد با اين شروط كه دزدي و زنا نكنند، مسلماني را دشنام ندهند، نفس محترمه‌اي را نكشند، به حريم كسي تجاوز نكنند، به خانه كسي هجوم نياورند، كسي را بدون حق نزنند، طلا و نقره، گندم و جويي را ذخيره نكنند، مال يتيم را نخورند، بدون علم شهادت ندهند، مسكرات شرب نكنند، لباس ابريشم در بر نكنند، كمربند طلا در كمر نبندند، قطاع الطريقي نكنند و راهروي را نترسانند، طعامي را- گندم باشد يا جو- ذخيره نكنند، به كارهاي اندك قناعت نكنند، و از نجاست دوري نمايند، به معروف، امر و از منكرات نهي نمايند، لباس خشن بپوشند، صورت روي بالش خاك گذارند، در راه خدا آن چنان كه بايد جهاد كنند، (حضرت مهدي) با ياران خود شرط مي‌بندد كه از هر راهي كه آنها مي‌روند، برود و هر لباسي كه آنها مي‌پوشند، بپوشد و هر مركبي را كه آنها سوار مي‌شوند، سوار شود و به غذا و لباس كم قناعت كند، پرده و دربان براي خود نگيرد.»[71]

تلقي مردم در طول تاريخ از ارتش غالب، تجاوز، غارت، بي‌رحمي و قساوت، كشتارهاي ناجائز، حرمت شكني، بي‌احترامي به جان و مال و ناموس مردم و ديگر روش‌هاي غير انساني بوده است؛ چون همين شيوه‌ها را از لشكر ديده اند. وقتي مردم ارتشي را ببينند كه حامل پيام الهي و داراي رسالت انساني هستند، و به اخلاق و فضائل او آراسته‌اند؛ هم ارتش مسلح‌اند و هم ارتش مصلح، در دستي اسلحه دارند و در دستي ديگر كتاب و ترازو؛ مردم تشنه عدالت از جور به ستوه آمده، خود جزء اين ارتش خواهند شد.

ارتش با روحيه و كيفيت

اسلحه هر چند پيشرفته باشد، به تنهايي كارساز نيست؛ بلكه روحيه قوي جنگي، ثبات قدم، ايمان به هدف و بهره گيري از بهترين تاكتيك‌ها و سازمان دهي‌هاي جنگي است كه به راستي كارساز است. مگر طالوت اسرائيلي به جز از روحيه و ايمان و ثبات قدم، چه نيروي حسابي در اختيار داشت كه جالوت زورمند و طاغي را با لشكريانش از پاي درآورد؟[72]

ساز و برگ نظامي حضرت رسول اكرم صل الله عليه و آله و سلم در مقايسه با ساز و برگ نظامي دشمنانش، بسيار اندك و ناچيز و بي‌كيفيت بود. اما روحيه نيرومند جنگي، ايمان و ثبات قدم و استفاده از تازه‌ترين و پيشرفته‌ترين تاكتيك‌هاي رزمي‌اي كه تا آن زمان هيچ ژنرال و فرمانده نظامي رومي، يوناني و ايراني، از آن استفاده نكرده بود، حضرت پيامبر اسلام صل الله عليه و آله و سلم را به پيروزي رساند.[73]

يكي از تأييدات غيبي الهي اين بود كه در دل مؤمنان، پايداري و ثبات ايجاد مي‌كرد و در دل كافران رعب و ترس.

«به زودي در دل‌هاي كافران رعب و ترس مي‌افكنم.»[74]

قيام حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف، تداوم قيام حضرت رسول اكرم صل الله عليه و آله و سلم است، و آن حضرت آخرين وديعه و ذخيره خداوندي است. لذا آن حضرت از تاكتيك‌هاي نوين و پيشرفته‌اي بهره مي‌گيرد كه كسي از آن استفاده نكرده است، و ياران آن حضرت با همان روحيه اصحاب بدر مي‌جنگند و در دل دشمنان او رعب و خوف به وجود مي‌آيد.

«قائم ما با رعبي كه در دل دشمنانش به وجود مي‌آيد، نصرت مي‌يابد و با نصرت خداوندي تأييد مي‌شود.»[75]

«پيش‌روي حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف و يارانش، رعب ايجاد مي‌كند، با دشمني روبه رو نمي‌شود جز آنكه آنان را شكست مي‌دهد، شعارشان اين است كه بميران، بميران و در راه خدا از سرزنش هيچ سرزنش كننده‌اي باك ندارند.»[76]

«لباس او ـ خدا داناتر است ـ خشن است، خوردني اش جو، جز به شمشير و مردن در سايه شمشير نينديشد.»[77]

«راهبان شب و شيران روزند.»[78]

«اصحاب حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف پايگاه استوارند، براي هر يكي نيروي چهل مرد داده مي‌شود، دل آنان مانند پارة آهن است، اگر بالاي كوه‌ها راه روند كوه‌ها هموار مي‌شوند، تا خداوند- عزوجل- راضي نشده، شمشيرهاي خود را باز نمي‌دارند.»[79]

«ياران مهدي همه جوانند، پير در ميان‌شان نيست مگر مانند سرمه چشم، و نمك در ميان طعام كه خيلي كم از آن در طعام مي‌ريزند.»[80]

پيشروي‌ها و پيروزي‌هاي تدريجي

هر حركت اصلاحي و اجتماعي در ابتدا، از يك نقطه محدود و كوچك شروع مي‌شود و به تدريج پيش مي‌رود. چنان چه حضرت رسول خدا صل الله عليه و آله و سلم در روزهاي اول بعثت، دو نفر مرد و زن پشت سر او نماز مي‌خواندند، و به تدريج سراسر جزيرة العرب را كه به مساحت اروپاي منهاي روسيه است، زير فرمان خود درآورد.

پيش‌روي‌ها و پيروزي‌هاي امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف نيز به تدريج صورت مي‌گيرد، كم كم پيروزي‌هاي آن حضرت توسعه مي‌يابد، و با نيروهاي تازه كه به آن حضرت ملحق مي‌شود، به سراغ فتح مواضع جديد مي‌رود. روايات از ائمه معصومين عليه السلام در اين زمينه شاهد گويايي است:

1. مفضل از حضرت صادق عليه السلام روايت مي‌كند:«313مرد در مكه با آن حضرت بيعت مي‌كنند، آن حضرت در مكه مي‌ماند تا ده هزار نيرو كامل شود، آن گاه به سوي مدينه حركت مي‌كنند.»[81]

2. ابن وزير غافقي از حضرت اميرمؤمنان روايت مي‌كند: «اولين نيروي رزمي‌اي كه با حضرت امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف حركت مي‌كنند، بين دوازده هزار و پانزده هزار نفر هستند.»[82]

3. ابوبصير از حضرت صادق عليه السلام نقل مي‌كند: «ياران حضرت مهدي (طبق سازمان دهي قبلي) از گوشه و كنار زمين، دور او جمع مي‌شوند و با او بيعت مي‌كنند، بعد از مكه حركت مي‌كنند تا به كوفه مي‌رسند و در نجف فرود مي‌آيند، از آن جا به سوي تمامي شهر و بلاد متفرق مي‌شوند.»[83]

اين گونه روايات يك نواخت به وضوح بيان مي‌كند كه ياران امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف با آمادگي و ارتباطات قبلي كه با مركز فرماندهي خود داشته‌اند، در زمان معيني و در جاي معيني (مكه) گرد مي‌آيند و با آن حضرت پيمان وفاداري مي‌بندند، و از مكه حركت مي‌كنند، تا آن كه به كوفه و نجف مي‌رسند و به تعداد قابل ملاحظه‌اي مي‌رسند، آن گاه آنان را براي تسخير نقاط ديگر بسيج مي‌نمايد.

«لشكريان حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف مانند ابرهاي خزاني، جمع و در يك نقطه متمركز مي‌شوند؛ در حالي كه مانند راهبان شب و شيران روزند. خداوند توسط آنان، اول سرزمين حجاز را فتح مي‌كند، و زندانيان از ابناي بني هاشم از زندان آزاد مي‌شوند، پرچم‌هاي سياه (گمراهي) از كوفه به زير كشيده مي‌شوند، (صاحب رايت) براي بيعت به سوي مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف برانگيخته مي‌شود، و حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف لشكريانش را به سوي شهرها و كشورها مي‌فرستد.»[84]

از مجموع اين روايات به دست مي‌آيد كه حركت حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف از يك نقطه خاص (مكه) و يا يك گروه اندك (313) نفر آغاز مي‌شود، و به تدريج به تعداد پيروان آن حضرت افزوده مي‌شود. و دامنه فتوحات نيز گسترش مي‌يابد و اين تعداد اندك كه هسته مقاومت را تشكيل مي‌دهد، با يك سازمان دهي منظم و ارتباطات و اطلاعات قبلي، در مدت بسيار كوتاهي خود را به مركز فرماندهي (مكه) مي‌رسانند.

نتيجه

پس، به طور خلاصه پاسخ به اين سؤال كه با وجود پيچيدگي سلاح‌هاي امروزين و توانايي ارتش‌هاي امروز چگونه امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف پيروز خواهد شد اين است كه سنت تغيير ناپذير الهي كه قرآن كريم در مصداق‌هاي روشن آن را بيان فرموده اين است:

1. پيروزي گروه كم بر گروه بسيار؛

2. غلبه سلاح‌هاي ساده بر سلاح‌هاي پيچيده؛

3. علم مبتني بر تقوا بر تجربه‌هاي بشر غافل از خدا غالب مي‌شود.

4. معجزه بر هر سحر و قدرت و سلاحي چيره خواهدشد.

5. تمدّن مادي افول پذير بوده و گذشته از فناپذيري عذاب الهي را هم خواهند چشيد و اساس پيروزي حق طلبان خداپرستي است كه «هو الواحد القهّار».

[1] . سيره ابن هشام، ج2، ص285-257 و ص267-266، چ دوم (لبنان: موسسة علمي، 1409 هجري).

[2]. حم سجده، آيه 15، Gمنْ اشدُّ مِنّا قُوّةًF.

[3]. رعد، آيه 17، Gفَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِF.

[4]. فجر، آيات 8-6، Gأَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ F.

[5]. تفسير كبير، ج31، ص167-166، فخر رازي.

[6]. اعراف، آيه 69، Gوَاذكُرُواْ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاء مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةًF.

[7]. تفسيرالميزان، ج8، ص247، علامه طباطبائي.

[8]. شعرا، آيه 128، Gأَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَF.

[9]. تفسيرالميزان، ج15، ص458-452.

.[10] حاقه آيه 7، Gفَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍF.

.[11] تفسيركبير، ج31، ص167-166.

.[12] فجر، آيه 9، Gوَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِF.

.[13] شعراء، آيه 149، Gوَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَF.

.[14] حم سجده، آيه 17، Gفَاَخَذَتْهُم صاعَقةُ الْعَذابِ الهُونِ بما كانُوا يَكسِبُونَF.

[15]. غافر، آيه 82، Gأَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَF.

[16]. همان، آيه 21، Gفَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِن وَاقٍF.

[17]. كهف، آيه 90، Gحَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًاF.

[18]. تفسيرالميزان، آيه 13، ص615.

[19]. كهف، آيه 92و93، Gثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًاF.

[20]. تفسيرالميزان، آيه 13، ص616.

[21]. مشكلات مذهبي روز، ص21 به نقل از مفهوم نسبيت انشتين، ص35-39.

[22]. تاثير علم بر اجتماع ، ص56، برتراندراسل، ترجمه: دكتر محمود حيدريان، چاپ 1343.

[23]. مشكلات مذهبي روز، ص24، به نقل از اطلاعات شماره 11617.

[24]. قصص، آيه4؛ انبياء، آيه 105 و نور، آيه 55.

[25]. دكتر علي شريعتي، انتظار، مذهب اعتراض، ص34-33.

[26]. آل عمران، آيه 144، Gوَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَF.

[27]. محمد بن عمر واقدي، المغازي، ج1، ص20 و ص21-41، سيره ابن هشام، ج2، ص88 و ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج1، ص553، چاپ اول، 1308ق، دارالتراث العربي ، لبنان.

[28]. دكتر علي شريعتي، انتظار، ص42-41 و سيد محمود طالقاني، پرتوي از قرآن، ج3، ص363-362، چاپ شركت سهامي انتشار.

[29]. نهج البلاغه، خطبه 138، شرح ابن ميثم، ج3، ص160 و شرح ابن ابي الحديد، ج2، ص41.

[30]. الحـربُ اوّل ما تكـونُ فِتيةً تسعي بزِينَتِها لكـلّ جـهول

حتّي اذا اشتعلت وثبّ خرامهُا عادت عجوزاً غير ذات حليل

شحطاء جزّت رأسها وتنكرّت مكـروهـة للشمّ والتقبيل

[31]. جان كندي، استراتژي صلح، ص66، ترجمه: عبدالله گله داري چاپ سوم، 1342.

[32]. نهج البلاغه، خطبه ش 138، (اَلا وَ في غَدٍ ـ وَسَياتِي غدٌ بِما لاتَعرِفُونَ- يأخُذُ الوالِيُ مِنْ غَيرِها عُمّالَها مَساوِيَ اَعمالَها، وَتُخرِجُ لَهُ الارضُ اَفاليِذَ كِبَدِها، وَتُلقي اِليه سِلماً مَقالِيدَها، فَيُريكمُ كَيفَ عدلُ السِيّرةً، وَيُحيي ميتَ الْكِتابِ وَالسُّنَة).

[33]. بحارالانوار، ج52، ص335، محمد باقر مجلسي، موسسه الوفاء، چاپ دوم، 1403هـ ، لبنان- بيروت، (عن ابي بكر الحضرمي، عن عبدالملك بن اعين، قال: قُمْتُ مِنْ عِنْدِ اَبي‌جعفَرٍ عليه السلام فَاعتَمدتُ عَلي يَدي فَبكَيتُ وَقُلْتُ: ارُجُو أنْ اُدرِكَ هذا الأمرُ وبي قُوّةُ ، فَقالَ: اَما ترضُونَ اَنَّ أعدائَكُمُ ـ يقتُلُ بَعضُهُمْ بَعضاً وَ أنتُمْ آمِنُونَ في بُيُوتِكُمْ).

[34]. همان، ص348، (عَنْ اَبيحَمْزَة الثُمّالي قالَ: سَمِعْتُ اَباجَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: «يا اَباحَمزَة! لا يَقُومُ القائمُ عليه السلام اِلاّ عَلي خَوفٍ شَدِيدٍ، و زَلازلٌ وَ فِتُنَةٌ، وَبَلاءٌ يُصِيبُ النّاسَ، وَطاعُونٌ قَبلَ ذلِكَ، وَسيفُ قاطِعُ بينَ العَرَبِ، وَ اخْتِلافٌ شَديدٌ بَيْنَ النّاسِ، وَ تَشَتَّتٌ في دِينِهِم، وَ تغَيّرٌ مِن حالِهِمُ، حَتّي يَتَمَنَّي المُتَمنّي الْمَوتَ صَباحاً وَمساءً، مِنْ عَظِمَ ما يُري مِنْ كَلب النّاسِ، وَاَكْلِ بَعْضِهِمْ بَعضاً، وَخُروُجُه- اِذا خَرَجْ- عِنْدَ الاَياسِ وَ القُنُوطِ...).

[35]. طه، آيه 124، Gوَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًاF.

[36]. تفسيرالميزان، ج13، ص633؛ تفسيركبير، ج11، ص160؛ محمود آلوسي بغدادي، تفسير روح المعاني، ح16، ص130، تفسيركشاف، ج2، ص693 و بحارالانوار، ج52، ص323 و ج12، ص180.

[37]. كشاف، ج2، ص694؛ تفسير كبير، ج11، ص165 و تفسيرروح المعاني، ج16، ص24.

[38]. كهف، آيه 83، Gوَيَسْأَلُونَكَ عَن ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُم مِّنْهُ ذِكْرًاF.

[39]. كهف، آيه 84، Gإِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًاF.

[40]. الميزان، ج13، ص611 و روح المعاني، ج16، ص130.

[41]. كهف، آيات 86-85، Gفَأَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًاF.

[42]. مفردات القرآن (مادة سبب)؛ تفسيركبير، ج11، ص166؛ تفسيرتبيان، ج7، ص86 و قرطبي، الجامع‌الاحكام القرآن، ج16، ص52.

[43]. الميزان، ج13، ص499.

[44]. همان.

[45]. كهف، آيات 88 – 87، Gقَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا ﴿87﴾ وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاء الْحُسْنَىF

[46]. همان، 91-89، Gثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًاF.

[47]. الميزان، ج13، ص502، بحارالانوار، ج12، ص183.

[48]. كهف، آيه 92، Gكَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًاF.

[49]. هود، آيه 37، G وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَاF.

[50]. كهف، آيه 93، Gثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿92﴾ حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿93﴾ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿94﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿95﴾ آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿96﴾ فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿97﴾ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّيF.

[51]. الميزان، ج13، ص502؛ كشف الاسرار، ج5، ص546؛ تفسيركبير، ج11، ص33 و 49 و بحارالانوار، ج12، ص190.

[52]. ر.ك: الميزان، ج13، ص505-504؛ مجمع البيان، ج6، ص491-489؛ انوارالتنزيل، ج2، ص12-11؛ كشاف، ج2، ص697 و قرطبي، الجامع‌الاحكام القرآن، ج11، ص48.

[53]. الجامع لاحكام القرآن، ج11، ص45.

[54]. غافر، آيه51، Gإِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُF.

[55]. صافات، آيات 171-173، Gوَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَF.

[56]. انفال، آيه 9.

[57]. آل عمران، آيه 124.

[58]. همان، آيه.

[59].آل عمران، آيه 151 و انفال، آيه 12.

[60]. بحارالانوار، ج52، ص323 و كمال الدين و تمام النعمة، ص221-220، (عَنْ جابِرِ الأنْصاري قالَ سَمِعتُ رَسُولَ الله يَقُولُ: «اِنَّ ذَاالقرنينِ كانَ عبداً صالحاً جَعَلَهُ اللهُ حُجَّةً عَلي عِبادِهِ فَدَعا قَومَهُ اِلَي اللهِ- عَزَّوَجَلَّ- وَ اَمَرَهُمُ بِتقْواهُ فَضَرَبُوهُ عَلي قرْنِهِ فَغابَ عنْهُمْ زَماناً ثُمَّ رَجَعَ اِلَي قَوْمِه فَضَرَبُوهُ عَلي قرْنِه.

اَلا وَفِيُكُمْ مَنْ هُوَ عَلي سُنَّته، وَاِنَّ الله- عَزَّوَجَلَّ- مَكَّنَ لَهُ الأرضَ واتاه مِنْ كُلِِّ شَيءٍ سَبَباً وَبَلَغَ الْمشرِقَ وَالْمَغرِبَ، وَ اِنَّ اللهَ تَعالي سَيْجري سُنَّته في القائِمِ مِنْ وُلدي وَ يُبلِّغُهُ شرْقَ الارَضَ وَغربَها، حَتّي لا يبقي سَهلٌ وَ لا موْضِعُ مِنْ سَهْلٍ وَلا جَبَلٍ وَطَئَهُ ذوالْقَرنِينُ، اِلاّ وَطَئَهُ وَيُظهِرُ لَهُ كُنُوزَ الأرضِ وَ مَعادِنَها وَيَنْصرُهُ بالرِّعُبِ وَ يملأَ اللهُ الأرَضَ قِسطاً وَ عَدلاً كَما مُلِئَتُ ظُلماً وَ جَؤراً).

[61]. بحارالانوار، ج12، ص183، وج52، ص321، (عَنْ اَبي‌جَعْفَر عليه السلام: أَما اَنَّ ذَاالْقَرنينِ قَدْ خُيِرَّ السَّحابينِ فَاخُتارَ الذَّلُولَ، وَذَخَّرلِصاحِبِكُمْ الصَعْبَ. قال: قُلتُ وَ ما الَصّعبُ؟ قال ما كانَ مِنْ سَحابٍ فِيه رعدٌ وَ صاعِقَةٌ اوْ بَرقٌ فَصاحِبُكُمُ يَركُبُه. أما اِنَّهُ سَيركَبُ السَّحابَ وَيرقي في الاسبابِ؛ أسبابِ السَّمواتِ السّبعِ وَالأَرضِينَ السَّبعِ).

[62]. مومن، آيات 37-36، Gيا هامانُ بْنِ لي صرحاً لَعلَّي أبلُغُ الاسبابَ أسبابَ السَّمواتِF.

[63]. كهف، آيه 90، Gثُمَّ أتَبَع سَبَباًF.

[64]. بحارالانوار، ج52، ص321 و ج12، ص183، (عَنْ اَبي عَبْدِاللهِ: «اِنَّ اللهَ خِيرُّ ذَااُلقَرْنِينِ السَّحابين؛ اَلذَّلُولَ وَ الَصَّعبَ. فَاخْتارَ الذَّلُولَ وَ هُوَ ما لَيْسَ فِيهِ برقٌ وَ لا رعْدُ. وَ كَوْ أختارَ الصَّعْبَ لَمْ يَكُنُ لَهُ ذلِكَ، لاِنَّ اللهَ اِدَّخَرَهُ لِلقائِم».)

[65]. صف، آيه9، توبه، آيه 33، Gهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَF.

[66]. الجامع لاحكام القرآن، ج8، ص 121.

[67]. همان، ج11، ص48.

[68]. شرح نهج البلاغه، ج11، ص152.

[69]. اعراف، آيات 116-125 و طه، آيات65-71.

[70]. مشكلات مذهبي روز، ص120، به نقل از الزام الناصب، ص230.

[71]. آيت‌الله صافي، منتخب الاثر، ص469، ، چاپ سوم، تهران، انتشارات صدر، (اِنَّهُ يأخُذُِ الْبيعَةَ عنْ أصْحابِهِ عَلَي أنْ لايسْرَقُوا، وَلايزنُوُا، وَلايَسُّبُوا مُسلِماً، وَلا يَقْتُلُوا مُحَرَّماً، وَلا يَهتكُوا حَرِيماً مُحرَّماً، وَلا يَهجَمُوا مُنزِلاً، وَلا يَضرِبُوا اَحَداً اِلاّ بِالحَقِِّ، وَلا يَكنَزُوا ذَهَباً وَلا فِضَّةً وَلا بُرّاً وَلا شَعِيراً، وَلا ياكُلُوا مالَ الْيَتيمِ، وَلا يَشْهَدُوا بِما لايَعْلَمُونَ، وَلا يَشرِبُوا مُسكِراً، وَلا يلبِسوُا الخزّ وَلا الْحَرِيرَ، وَلا يَتمنطِقُوا بِالذَّهِب، وَلا يَقْطَعُوا طَريقاً وَلا يخيِفُوا سَبيلاً، وَلا يُحبوُا طَعاماً مِنْ بُرٍ اوْ شَعِيرٍ، وَ يرضونَ بِالْقَليلِ، وَيكرَهُونَ النِِّجاسَةِ، وَيأمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَ ينْهونَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَيَلْبِسُونَ الْخَشِنِ مِنْ الثّيابِ، وَيَتوسَّدَوُنَ التُّرابَ عَلَي الْخدُودِ، وَيُجاهِدُونَ في اللهَ حق جِهادِهِ، وَيشْترِطُ عَلي نَفْسِهِ لَهُمُ أنْ يَمْشِيَ حَيْثُ يَمشونَ، وَيلبِسَ كَما يَلْبِسُونَ، وَيَركِبَ كَما يركبون، وَيَرضي بِالقَليلِ، وَلا يَتَّخِذُ حاجِباً وَلا بَواّباً).

[72]. بقره، آيات 249-250.

[73]. ر.ك: رسول اكرم صل الله عليه و آله و سلم در ميدان جنگ، پروفسور محمد حميد الله و سيره جنگي و اخلاق نظامي حضرت محمد صل الله عليه و آله و سلم، نگارنده.

[74]. انفال، آيه 12، آل عمران، آيه 101، Gسَنُلُقِي في قُلُوبِ الذَّينَ كَفَرُوا الرُّعُبF.

[75]. منتخب الاثر، ص292، (القائمُ مِنّا منْصُورُ بِالرُّعبِ، مُؤيّدٌ بِالنصر).

[76]. همان، ص476، (وَيَسيِرُ الرُّعُبُ بينَ يَديهِ، لا يلقاهُ عَدُوُّ اِلاّ هَزَمَهُمُ، شُعارُهُمُ اَمِتْ اَمِتْ، لايُبالُونَ في الله لؤمَة لائمِ).

[77]. همان، ص489، (ما لِباسُهُ- وَاللهُ أعلَمُ- اِلاّ الْغَليظُ، وَما طَعامُهُ اِلاّ الشَّعيرُ، وَ ما هُوَ اِلاّ السَّيُفُ وَالْمُوتُ تَحتَ ظِلِّ السَيفِ).

[78]. همان، ص490، (رُهبانٌ بِاللّيلِ اسُدٌ بالنَّهارِ).

[79]. همان، ص486، (وَهُمُ الرّكُنُ الشَّدِيدُ، فَاِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمُ يُعطي قُوَّةَ أربَعينَ رَجُلاً، وَ اِنَّ قلْبَ رَجُلٍ مِنْهُمُ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ، وَلومَرّوُا بِالجِبالِ لَتَدكْدَكتْ، لا يَكُفُّونَ سُيُوفَهُمُ حَتّي يرضيَ اللهَ عَزّوَجَلّ).

[80]. همان، 484، (أصحابُ الْمَهدِي شَبابُ لا كَهُوُلُ فِيهِمُ اِلاّ مِثلُ كحلُ الْعَينِ وَ الْمِلحُ في الزاّدِ وَاَقّلُ الزّادُ المُلِحُ).

[81]. همان، 486، (وَقَدْ وافاهُ ثَلاثَةَ مأة وَ ثلاث عَشَرَ رَجُلاً فَيبايَعُونَهُ وَيُقيِمُ بِمَكَّةٍ حَتّي يُتِّمُ عشْرَة الافٍ، ثُمَّ يَسيرُ مِنها اِلي الْمَدِينَةِ...).

[82]. همان، 486. (يُخرُجُ المهدِيْ في اثِني عَشَرَ ألفاً اِنْ قَلوُّا وَخمْسَة عَشَرَ ألفاً اِنُ كَثُروُا...).

[83]. همان، ص485، (فَيَسيِروُا اِليه أنصارُهُ مِنْ أطْرافِ الأرضِ يُبايِعُونَهُ. ثُمَّ يَسيِرُ عنْ مَكَّة حَتّي ياتِيَ الْكُوفَةَ، فَيَنْزِلُ عَلي نَجَفِها، ثُمَّ يُفَرِقٌّ الْجُنُودَ مِنْها اِلي جَميعِ الامصارِ).

[84]. همان، 490، (قزعاً ك‍قزعِ الْخ‍زيفِ، رُهبانٌ بِاللَّيلِ اسُدُ بِالنهار، فَيفتَحُ اللهُ أرضَ الْحِجازِ، وَيخْرُجُ مَنْ كانَ في السِجّنِ مِنْ بَني هاشِمٍ، وَتَنزَّلَ الراّياتِ السوُّدِ الكُوفَةِ، فَيبعُثُ بِالبَيعَةِ الِيَ الْمهدي، فَيبعُثُ المهدِي جُنُودَهُ الِيَ الْبُلدانِ).